



بررسی سیر اجمالی مطالعات ادبی - بلاغی در مغرب زمین و مقایسه کلی علوم بلاغی ایرانی - اسلامی با بلاغت اروپایی

فضل ا... رضایی اردانی

استادیار دانشگاه فرهنگیان یزد

تاریخ پذیرش: ۹۲/۸/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۲۱

چکیده

اصولاً تحقیق درباره شعر و ادب، از لحاظ لغت و نحو و فنون بلاغت، مهم‌ترین اشتغال ادبا و منتقدان قدیم بوده است و بنیاد نقد فنی در ادب یونان قدیم و روم و عرب و ایران بر الفاظ و معانی و کیفیت استعمال لغات و ادای مقاصد نهاد شده است. بنابراین نقد فنی و بلاغی از لحاظ وسعت شمول آن بر انواع دیگر نقد برتری داشته است. از طرفی می‌دانیم که دانش‌های بدیعی^۰ بلاغی به عنوان مهم‌ترین معیار برای زیبایی‌شناسی عناصر ادبی و ارزشیابی شعر و نشر به کار رفته است و درستی و نادرستی آثار ادبی با آن سنجیده می‌شود. از این رو، ما نیز ناگزیریم که این آثار را در هر کجای دنیا که باشد به سبب

اشتمال بر ابزارهای نقد ادبی شناسایی و بررسی کنیم. بر این اساس در این مقاله نگارنده بر آن است تا حتی المقدور بر اساس منابع در دسترس و به شیوه نقد تاریخی از مهمترین آثار ادبی^۹ بلاغی که در دنیای غرب به ویژه در یونان و روم و اسکندریه به وسیله منتقدان بزرگ در دوره های باستان و نیز دوره های مختلف قرون وسطی و رنسانس و حتی پس از آن نوشته شده است به اختصار یاد کند. در این زمینه از افراد برجسته ای چون: افلاطون، ارسطو، دیمتریوس، لونگینوس، دیونسیوس، استیلو، وارون، سیسرون، هوراس، سنکا، آگوستین، دانت، کروچه، نورتروپ فرای، سوسور و ... که در زمینه علوم و فنون بلاغی در دوره های مختلف نقش برجسته تری داشته اند؛ یاد می شود و در پایان نیز با طرح دیدگاه برخی منتقدان جدید غربی به ویژه زبان شناسان به مقایسه اجمالی و کلی علوم و فنون بلاغی ایرانی و اروپایی پرداخته می شود.

کلید واژه ها: علوم بلاغی، یونان و روم، ارسطو، لونگینوس، سیسرون، کروچه، دانت، نورتروپ فرای، مطالعات ادبی نوین غرب.

مقدمه

ادبیات هر قومی یکی از ارکان عمده فرهنگ آن قوم است. ادبیات نیز بدون نقد و ارزیابی، پیشرفت شایسته و بایسته ای نخواهد داشت. زیرا وقتی سخنوران و شاعران و نویسندگان ملتی از راه و رسم ابداع و ابتکار باز بمانند و از نقد و سنجش بی خبر باشند، دچار افراط و تفریط می شوند. بی گمان ملتهایی که ادب و هنر شکفته و پویایی داشته اند از نقدی پویا و بارور نیز برخوردار بوده اند. چه بسا نوآوری های هنری و ادبی که حاصل موشکافی ها و راهنمایی هایی سخن سنجان بوده است. (کفافی، ۱۳۸۲: ۹-۱۱)

از سوی دیگر، بدبهبی است که ادبیات تطبیقی نوعی دادوستد فرهنگی است و ادبیات نیز همچون فرهنگهای ملل مختلف همدیگر تأثیر می کنند؛ بنابراین با جرأت می توان گفت که در جهان، زبان و ادبیات پاک و خالص وجود ندارد و همین دادوستدها یکی از عوامل شکفتگی و باروری ادبیات جهان است. سرزمین ادب پرور و فرهنگ ساز ایران نیز دیرینه سال یکی از چشمه های الهام شاعران و نویسندگان و هنرمندان جهان بوده است و نوابغ هنر و ادب در شرق و غرب عالم از تاریخ و شعر و ادب ما ایرنیاں یاد کرده اند. شاعران عهد قدیم

چون «هوراس» «اشیل»، «دانته» و ... و ادب آفرینان عصر جدید از جمله «شکسپیر»، «گوته»، «هگنو»، «پوشکین» «لامارتین»، «روسو»، «تاگور» و ... از خوان ادبیات و فرهنگ ما بهره مند شده اند و ذوق و هنر و شعر ایرانی را ستوده اند. اما از طرف دیگر تأثیر زبان و ادب مغرب زمین نیز به ویژه در قرون اخیر در زمینه های مختلف ادب فارسی انکار ناپذیر است. البته ادبیات مغرب زمین نیز به نوبه خود به خصوص در عصر رنسانس و کلاسیک، خود، از ادبیات یونان و روم باستان متأثر گردیده است. (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۸۳۰)

ادب فارسی خود نیز بی تردید تحت تأثیر آثار یونانی قرار گرفته است. (همان: ۸۲۸)

قصه هایی که منشأ یونانی دارد؛ در ادبیات فارسی به شعر در آمده اند، از جمله «سلامان و ايسال» جامی و «شادبهر و عین الحياه» و «سرخ بت و خنگ بت» عنصری و ... ، افکار فلسفی یونانیان از جمله فلسفه و منطق ارسطو، حکمت افلاطون و افکار فیثاغورث و ... نیز در فرهنگ ایران اثر کرده است. (همان: ۸۲۹) از مهمترین شکوفه های این افکار فلسفی و خردگرایی، ایجاد بحث های عقلانی در باب معنا، هدف، شیوه و شگردهای زیبایی شناسی سخن بوده است. از میان آثار ترجمه شده یونانی تأثیر دو کتاب مهم ارسطو یعنی بوطیقا (Poetica = فن شعر) و رتوریکا (Retorica = فن سخنوری و خطابه) در کتابهای «مقدالشعر» قدامه بن جعفر، «الصناعتین» ابوהלلال عسکری، «العمده» ابن رشیق قیروانی، «سرفصاحه» ابن سنان خفاجی و آثار عبدالقاهر جرجانی و پیروان او دیده می شود. حتی دانشمندانی چون «فارابی»، «ابن سینا» و «ابن رشد» ترجمه های نامفهوم آثار ارسطو را شرح و تفسیر می کردند. ناگفته نماند که علمای بلاغت در جهان اسلام و از جمله عبدالقاهر جرجانی، بیش از آنکه مستقیماً صنایع و آرایه های ادبی و فنون بلاغی را از تمدن هلنیک اخذ کنند شگردها و شیوه های برخورد با سخنوری و کلام زیبا و انواع ادبی و روش تحلیل عقلانی مبانی زیبایی شناسی را آموختند. به هر حال هر چند بلاغت اسلامی در ذات با بلاغت یونانی تفاوت های بزرگی دارد ولی در رشد و بالاش از آن برکنار نبوده است. (علوی مقدم، ۱۳۷۲: ۳۶۳-۳۵۱ نیز ر.ک. به: به زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۹: ۱۶۹-۱۶۵ و زرین کوب، حمید، ۱۳۶۷: ۱۰۲-۱۰۰ و به حق شناس، ۱۳۷۰: ۹۱)

شایان ذکر است که غرض از علوم و فنون بلاغی در غرب چیزی است که می توان به آن خطابه یا سخنوری یا بلاغت فرنگی (رتوریک) گفت. این فن که رگه های آن در آثار حکمای پیش از ارسطو هم دیده می شود به وسیله آن حکیم بزرگ مدون شد و به وسیله رومیان و

محققان قرون وسطی و عصر کلاسیک و فلسفی تکامل یافت، ولی از دوران رومانسیسم (احساس گرایی) متزلزل گردید و در دوره های بعد به صورتی تازه درآمد. به این معنی که یا در این فن تجدیدنظر شد (و از جمله گاهی کتب بلاغت بر اساس زبان شناسی نوشته شد) و یا از مباحث بلاغت، فنون جدیدی جوانه زد و بارور گردید. مانند نگارش، سخنرانی، سبک شناسی، نقد ادبی، معنی شناسی و یا بعضی از مباحث های سخنوری در علوم دیگر مانند آواشناسی و واج شناسی با دقت بیشتری مورد بحث قرار گرفت (فرشید ورد، ۱۳۷۳: ۳۷۶ و نیز ر.ک. به نورتروپ فرای، ۱۳۷۷: ۲۸۹ به بعد)

در مجموع می توان گفت که خطابه و سخنوری و بلاغت در اروپا شامل چهار مبحث عمده بوده است. **معنی آفرینی و مطلب گزینی (invention) تنظیم معانی و مطالب یا سخن پیوندی (Disposition)**، **تعبیر یا حسن تعبیر یا سخن پردازی (Elocution)** و **حرکت و رفتار (Action)**. که بلاغت نویسان مغرب زمین از قدیم تا کنون درباره هر یک از این موارد، مطالب دقیق و کتب فراوانی نوشته اند که برای آگاهی از کم و کیف آنها باید به کتب بلاغت و سبک شناسی و نقد ادبی فرنگی مراجعه کرد؛ به عنوان نمونه در حالیکه ملل اسلامی و ایرانیان بیشتر به نقد اجزاء پرداخته اند، یونانیان و اروپاییان، هم نقد کلی و هم نقد جزئی را از قدیمترین زمان با دقت و موشکافی خاص مورد بررسی قرار داده اند؛ به طوری که یونانیان و رومیان و اروپاییان قرون وسطی چهارده قسم مجاز و نه قسم استعاره پیدا کرده اند. و یا مجاز لغوی را که «**جلوه های سخن**» می گویند در چهار قسمت جلوه های تلفظی، نحوی، فکری و لغوی به دقت مورد بحث و نقد و تحلیل قرار داده اند. به هر حال علوم بلاغت غربیان بسیار دقیق و مفصل است و یکی از پایه های استوار نقد در آن سرزمین محسوب می شود. (فرشیدورد، ۱۳۷۳: ۴۲-۴۱)

از آن جا که از دیرباز دانش ها و علوم و فنون بلاغی به عنوان معیاری برای زیبایی شناسی عناصر ادبی به کار رفته و زمینه ساز نوعی نقد روشمند بوده است؛ ناگزیریم که این گونه آثار ادبی^۰ بلاغی را در هر سرزمینی که باشد؛ مورد شناسایی و بررسی و استفاده قرار دهیم. بر این اساس در این مقاله به شیوه نقد تاریخی و براساس منابع موجود، مطالعات ادبی^۰ بلاغی دنیای غرب از زمانهای باستان تا معاصر به اجمال مورد بررسی قرار داده می شود و در پایان نیز به اختصار به مقایسه کلی علوم بلاغی ایران و غرب پرداخته خواهد شد.

تاریخچه مختصر مطالعات ادبی - بلاغی در غرب

یونان و روم باستان

ترقی و عظمت یونانی‌ها در ادبیات و هنر یکی از عجیب‌ترین امور تاریخ ملل و اقوام به شمار می‌آید. جنب و جوش عقلی این قوم و علاقه‌دایم و ثابتی که به ادراک مظاهر جمال داشته‌اند؛ اقسام تازه‌ای از ابداعات هنری را به وجود آورده است (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۷۲).

تاریخچه مطالعات ادبی در غرب به قرون پنجم و چهارم قبل از میلاد در یونان باستان باز می‌گردد و مهم‌ترین و نخستین نظرات صریح در این باره به **سقراط** و **افلاطون** مربوط است، البته عقاید سقراط در این زمینه نیز با عقاید شاگردش افلاطون به هم درآمیخته و آن‌ها را به آسانی از یکدیگر نمی‌توان جدا کرد؛ ولی در بعضی از رساله‌های افلاطون به ویژه رساله «دفاع از سقراط» می‌توان به دیدگاه **سقراط** در باب شعر پی‌برد؛ و در نهایت مشخص کرد که ظاهراً سقراط نخستین کسی است که به تفاوت قوه فهم و نقد شعر با قوه ابداع و نظم آن، پی‌برده است و صناعات ادبی و شعر را از نظرگاه اخلاقی می‌نگریسته است؛ و چون شعر را سودمند نمی‌دانست برای آن زیبایی نیز قائل نبود و به آن چندان توجهی نمی‌کرد (همان: ۲۸۰-۲۸۱).

از بحث‌های متعددی که افلاطون در باب شعر و شاعری دارد؛ پیداست که او بیش از اسلاف خود به شعر و شاعری و ادب توجه داشته است. افلاطون در «رساله فدروس» شعر را نوعی هذیان می‌خواند و شاعر را کسی می‌داند که آشفته و پریشان و از خود برآمده و بی‌خویشتن شده است. وی در رساله «جمهور» شعر را از نظر تأثیر اخلاقی مورد بحث و نقد قرار می‌دهد و شاعر را شایسته نمی‌یابد، تا به مدینه فاضله‌اش راه یابد؛ «رساله ایون» تنها رساله افلاطون است که صرفاً به شعر و شاعری می‌پردازد و در نهایت به این نتیجه می‌رسد که شعر علم نیست، زیرا نه آن را می‌توان به تعلّم کسب کرد و نه می‌توان به تعلیم به دیگران آموخت بلکه امری الهامی است (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۸۴-۲۸۸).

خلاصه کلام اینکه **سقراط** و **افلاطون** شعر و ادب را نتیجه قوه الهام می‌دانستند و هر چند معتقد بودند که آن‌ها را باید از لحاظ تأثیرات اخلاقی که دارند محدود و مقید کرد؛ لیکن چون تصرف و تدبیر و ابتکار شاعر را در ایجاد آثار ادبی قابل ملاحظه نمی‌دانستند؛ هرگز درصدد برنیامدند تا قواعدی برای ادب و شعر بیابند (همان: ۲۸۹-۲۸۸).

اما **ارسطو** که فکر منطقی داشت و هیچ چیز را از سلطه قانون و قاعده کلی خارج

نمی‌دانست، سعی بر آن داشت تا قواعد و ضوابطی برای خلق و ابداع شعر و ادب بیابد و برای نقد و شناخت آثار شاعران ملاک و میزانی به دست آورد. به همین دلیل در بررسی‌های تاریخی مطالعات ادبی در غرب، ارسطو نخستین پژوهنده و منتقد در مسائل ادبی شناخته شده است. از آنچه ارسطو در باب شعر و ادب نگاشته است جز رساله‌ای ناقص به نام «فن شعر» و بخش‌هایی از رساله «فن خطابه» چیزی باقی نمانده است (صفوی، ۱۳۸۰: ۶۷-۶۶).

رساله «فن شعر» درباره ماهیت و اصول شعر مطالبی به دست می‌دهد. ارسطو در این رساله برخلاف افلاطون ارزش اخلاقی شعر را از ارزش زیبایی آن جدا می‌داند و وجود شعر را وابسته به غریزه تقلید و علاقه طبیعی انسان به وزن و ایقاع می‌پندارد و شعر را به منزله امری زیبا مورد تحقیق و تحلیل قرار می‌دهد. وی برای نخستین بار میان شعر و نظم تمایز قائل می‌شود (ناتل خانلری، ۱۳۴۵: ۱۴-۱۳).

ارسطو غیر از این کتاب، کتابی دیگر به نام «گروئوس» نیز در باب ماهیت بلاغت داشته است. «گروئوس» ارسطو یادبودی برای بزرگداشت گروئوس نبوده است؛ بلکه تألیفی بود درباره ماهیت بلاغت و عنوان آن، فرع بر موضوع اصلی آن بود. این اثر که به احتمال زیاد به صورت محاوره نوشته شده بود؛ اندکی پس از مرگ گروئوس (حدود ۳۶۰ قبل از میلاد) صورت گرفته بود و محتوای آن پیروی از معیارهای بلاغی و فلسفی بود که افلاطون در «پروتاگوراس» و «گورگیاس» و «فدروس» به جای نهاده بود. کتاب ارسطو متضمن حملات استوار و تندی بر پاره‌ای از بلاغیون زمان و مخصوصاً «ایسوکراتس» بود. این کتاب استدلالی قوی و مؤثر در تأیید آن بلاغت و فلسفه‌ای بود که مبتنی بر درک جامع ارزش‌های غائی و مطلق اخلاقی و فکری است. ارسطوی جوان در این کتاب مهارت منطقی و جدلی از خود نشان داد که بعدها به سبب آن شهرت بسیار به دست آورد و ارسطو شایسته تدریس بلاغت در آکادمی شد (آنتون، ۱۳۶۷: ۹۲).

به هر حال قواعد جالب و مهمی که ارسطو در طی رساله «فن شعر» در باب نقد شعر و ادب خاطر نشان می‌کند، اساس نقد فنی در ادبیات یونان، بلکه اروپا به شمار می‌آید و اغلب محققان این رساله را دقیق‌ترین آثار قدما در مباحث نقد شعر دانسته‌اند (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۹۵-۲۹۰).

ارسطو در رساله «فن خطابه» هم تحقیقات جالب و ذی‌قیمتی در بعضی مسائل راجع به نقد ادبی دارد. در این رساله قواعد و طرق اقناع خطابی و تمثیل و قیاسات خطبا مورد

توجه حکیم واقع شده و مبادی و اصول نقّادی اهل بلاغت و اهل منطق بر اساس آن تحقیقات است.

بعد از ارسطو، کسی دیگر در یونان به ظهور نیامد که بتواند قدرت فکر و وسعت دایره تحقیقات او را گسترش دهد و شاگردان و معاصران او تا مدت‌ها در هیچ مسأله‌ای جز نقل رأی و فکر او کاری نداشتند؛ «تئوфраست»، «هرمیپ از میری» و «ارسیتو کسنوس» سه تن از مهم‌ترین شاگردان ارسطو به شمار می‌روند که زمینه‌های پژوهش ارسطو را دنبال کرده‌اند و رساله‌هایی در زمینه فنّ شعر داشته‌اند ولی از هیچ کدام اثری باقی نمانده است (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۲۹۹-۲۹۸، نیز: صفوی: ۶۷).

پس از افول دولت مقدونیّه، حکمت و ادب یونان باستان نیز به تدریج سقوط کرد؛ شوکت و جلال از آتن رخت بر بست و اسکندر یه وارث آن شد و از آن پس اسکندریّه نه فقط مرکز مهمّ تجارت، بلکه کانون بزرگ حکمت و ادب یونان نیز گشت. نقد و انتقاد در این دوره بیشتر جنبه لغوی و نحوی و بلاغی داشت. و آنچه بیش از هر مطالعه‌ای مهمّ می‌نمود، باز نویسی، تصحیح و تهذیب متون قدما و به ویژه آثار هومر بود. از استادان مکتب اسکندریّه که سرآمدان نقد در این دوره هستند می‌توان از **دیمتریوس**، **زنودوت**، **اریستوفان**، **زوییل** و **اریستارکس**، نام برد.

از آثار نقّادان اسکندریّه کتابی را به نام «در باب بلاغت» می‌توان ذکر کرد که مؤلف آن معلوم نیست ولی آن را به «دیمتریوس» منسوب کرده‌اند. این کتاب در فنّ بلاغت و اصول نویسندگی و بیشتر مطالب آن مناسب مبتدیان است (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۰۰-۲۹۹، نیز: صفوی: ۶۸-۶۷).

آخرین اثری که از یونان قدیم در باب نقد و نقّادی باقی مانده است، کتابی است در باب نمط عالی (Peri Hypsous) که مؤلف آن در اصل کتاب به صراحت مذکور نشده اما از قدیم آن را به «لونگینوس» از ادبا و حکمای قرن سوم میلادی یونان منسوب داشته‌اند. این رساله به بررسی فنون بلاغت می‌پردازد. بعد از این کتاب، دیگر اثر مهمّی در باب نقد و بلاغت به زبان یونانی به وجود نیامده است و ادبیات یونان از این پس تحت نفوذ و استیلای آئین مسیح به تدریج از میان رفته است. به نظر برخی از منتقدین این کتاب از «فنّ خطابه» ارسطو برتر به حساب می‌آید (زرین کوب: ۳۱۲-۳۰۷).

دوره استیلای روم بر یونان که به انقراض قطعی حکومت یونان منجر شد و حدود شش

قرن طول کشید، عصر انحطاط و رکود ادب یونان است. در این دوره یونان تحت استیلای روم درآمد و مرکز ثقل فرهنگ و تمدن در اروپا جا به جا شد اما همچنان یونان برای روم کانون الهام به شمار می‌رفت. لذا مطالعات ادبی این دوره نیز چیزی بیش از تقلید کورکورانه از مطالعات ادبی یونان نیست.

از منتقدان و معلمان فنون بلاغت در این دوره بیش از همه باید به «دیونسیوس» (متوفی ۷۰ ق.م) و «لوسیانس» (متوفی ۲۰۰ م) اشاره کرد. «دیونسیوس» از اهالی هالیکارناس آثار زیادی در مباحث مربوط به نقد و بلاغت نوشته است و در این فن شهرت و آوازه بسیار دارد. وی در رساله‌ای به نام «تألیف کلمات» درباره اهمیت شیوه تلفیق کلمات، شیوه تألیف کلمات، و اقسام سه گانه همنشینی کلمات یعنی محکم و قوی، مصنوع و متکلف و بدیع، سخن گفته است و در پایان خاطرنشان می‌کند که کیفیت تألیف کلمات و تطبیق الفاظ در نظم و نثر تفاوت دارد و احوال هر یک را به دقت بیان می‌کند (صفوی: ۶۸).

«لوسیانس»، از اهالی ساموزات سوریه نیز همچون «دیونسیوس» در علوم و فنون بلاغی و نقد آن‌ها شهرت زیادی داشته است. رساله «چگونه باید تاریخ نوشت» و «یکارومنیپ» و «رؤیا یا خروس» علاوه بر مطالب اصلی، به فنون بلاغت نیز اشاره‌هایی دارد (زرین کوب: ۳۰۷-۳۰۵).

رومی‌ها به همان اندازه که در فنون سیاست و حرب مهارت داشته‌اند، از ذوق و معرفت بی‌بهره بوده‌اند. به طور کلی، این قوم قبل از آنکه از منبع ذوق و قریحه یونانی کسب فیض کند از خود تقریباً هیچ گونه ذوق و قریحه‌ای نشان نداده است. ویرژیل شاعر قرن اگوست با سرفرازی و افتخار اقرار می‌کرد که قوم روم برای هنر آفریده نشده است؛ بلکه جهت تسلط به وجود آمده است. نزد رومی‌ها هرگونه فعالیت فکری و ذوقی تلف کردن وقت و عمر تلقی می‌شد و در حقیقت همان مقرراتی که ملت روم را ملتی سلحشور بار می‌آورد او را خشن و بی‌ذوق و عاری از هنر می‌کرد (همان: ۳۱۴-۳۱۳).

آغاز ادبیات قوم رومی را از وقتی می‌دانند که تمدن و فرهنگ یونانی در بین این قوم منتشر گشت. فرهنگ و ادب یونان در عین آنکه قلب و روح رومی‌ها را تلطیف کرد افق نظر آن‌ها را نیز توسعه بخشید، ذوق آن‌ها را برانگیخت و قوه خیال آن‌ها را تشحیذ نمود و آن‌ها را به زبان و ادبیات یونانی علاقمند ساخت و طولی نکشید که در روم به تقلید از ادب یونانی پرداختند و شاعران و نویسندگانی چون «پلوت»، «ترانس» و «انیوس»، ظهور کردند و

بدینگونه ادبیات لاتینی از ادبیات یونانی سرمشق گرفت و اندک‌اندک نظر استحقراری که مردم روم نسبت به شعر و ادب داشتند تعدیل یافت (زرین کوب: ۳۱۵).

در فنّ نقّادی و **مطالعات ادبی - بلاغی**، از جمله کسانی که در میان رومیان درخور ذکرنند و به زبان و ادبیات لاتین توجه نشان داده‌اند، یکی «**لوسیوس ایلوس استیلو**» است و دیگری «**مارکوس ترنتیوس وارون**». این دو تألیفات بسیار در زمینه‌های مختلف دارند. «**استیلو**» بیشتر به ادبیات کهن لاتین توجه داشته است و «**وارون**» به زبان لاتین و بررسی قواعد این زبان پرداخته است. بررسی‌های این دو تن در بنیاد از یکدیگر متمایز است. «**استیلو**» مقلّد صرف آثار یونانیان به شمار می‌رود ولی در مقابل او «**وارون**» محققی منحصر به فرد در تمامی تاریخ پژوهش‌های رومیان به شمار می‌رود. شاید بتوان او را تنها پژوهشگر این دوره ششصدساله دانست که آزاداندیشی یونانی را سرمشق خود قرار داد (صفوی: ۶۹).

«**سزار**» یعنی قیصر معروف، نیز با وجود اشتغالات نظامی و سیاسی به ادب و **بلاغت** عنایتی داشت و آثاری در این زمینه دارد؛ از جمله دو رساله در باب تشبیه و قیاس داشته که به نظر محققان در این دو رساله درصدد ضابطه‌مند کردن زبان لاتین بوده است (زرین کوب: ۳۱۶-۳۱۷).

«**سیسرون**» خطیب معروف رومی نیز درباره **بلاغت** و اصول خطابه بحث‌هایی دارد که از لحاظ تاریخ نقد قابل ملاحظه است. رومیان به خطابه و فنون آن بیشتر از شعر توجه داشته‌اند. فنّ خطابه برای آنان جنبه عملی داشت و به همین دلیل بیش از شعر با طبع و ذوق سودجوی رومی موافق بود. «**سیسرون**» در رساله «**بروتوس**» تاریخچه‌ای از فنّ بلاغت را با تحلیل مختصری از سبک بیان سخنوران روم عرضه می‌کند. و در رساله «**خطیب**» خود به طبقه‌بندی **فنون بلاغت** می‌پردازد. این رساله شاهکار فنّ بلاغت رومی است؛ آراء او در این اثر بی‌شبهت به دیدگاه سقراط و افلاطون نیست که به الهام قایل بودند (زرین کوب: ۳۱۷).

بعد از سیسرون، کسی که در ادبیات قوم رومی از جهت نقّادی اهمیت دارد «**هوراس**» شاعر است. آراء و عقاید او در باب نقد ادبی و هنر شاعری و **بلاغت** را در نامه‌های منظوم او می‌توان یافت. از جمله؛ در نامه‌ای خطاب به آگوست، نامه به ژولیوس فلوروس، نامه به پسران پیزون و رساله فنّ شعر. به نظر او شعر فنّ مشکل ولی شریف و جدّی است که مهارت و

براعت در آن به آسانی دست نمی‌دهد و تنها راه درست شعر را تقلید از قدمای یونان می‌داند (همان: ۳۲۲-۳۲۱).

در روم دوره‌ای که بعد از هوراس و ویرژیل به وجود آمد، دورهٔ **امپراطوری** نام گرفته است. در این دورهٔ جامعهٔ رومی به سوی انحطاط عجیبی گرایید ولی فراغت از جنگ‌های داخلی و امنیت و آسایش و رفاه، مردم را به ادب و صنعت متمایل کرد. در این دوره قرائت آثار ادبی نشانهٔ لطف ذوق و حسن قریحه بود و مجامعی شبیه سوق عکاظ در بین اعراب تشکیل می‌شد؛ ولی در اواخر دورهٔ امپراطوری اندک‌اندک حضور در این مجامع، کاری تفننی تلقی شد. از نقادان این دوره یکی «سنکا» (م ۶۵-۴ ق.م) حکیم و نویسندهٔ معروف رومی است که مربی نرون امپراطور بود. از مکاتیب وی مطالبی در باب **بلاغت** استنباط می‌شود. دیگر از ناموران فنِّ بلاغت این دوره «گنتیلین» (متوفی ۹۵ م) است که از استادان فنِّ بلاغت به شمار می‌رود. از سه کتابی که به نام او ثبت کرده‌اند، «فنِّ بلاغت» و «**انحطاط فنِّ خطابه**» از میان رفته است و فقط کتاب «**تربیت سخنور**» او باقی است. این کتاب از لحاظ اشمال بر نقد عملی و **نقد بلاغی** گویندگان و نویسندگان روم اهمیت بسیار دارد. دیگر منتقد این دوره «تاسیت» (متوفی اوایل قرن دوم میلادی) است. اثر او به نام «**گفتگو در باب سخنوران**» است که به مقایسهٔ «شعر» و «خطابه» پرداخته است (زرین کوب: ۳۲۸-۳۲۳).

قرن سوم میلادی که دوران آشوب‌ها و اغتشاش‌های سیاسی بود، دورهٔ نزاع و احتضار شعر و ادب لاتین محسوب می‌شود. هجوم اقوام مختلف به مرزهای امپراطوری روم و اختلافات شدید میان سرداران سبب شد تا امپراطوری روم به تدریج از هم بگسلد. در نتیجه در سال‌های آغازین قرن چهارم میلادی دیگر سخنی از بررسی‌های ادبی رومی نیز به میان نمی‌آید.

خلاصه می‌توان گفت که مطالعات ادبی میان رومیان چیزی بیشتر از تقلید محض دستاوردهای یونانیان نبود. بررسی‌های آنان در زمینه نقد شعر منحصر به بحث در اصول حماسه و درام و در نقد نثر محدود به بلاغت و خطابه و تاریخ می‌شد (همان: ۳۲۹-۳۲۸، نیز: صفوی: ۷۰).

قرون وسطی

با تجزیه امپراطوری روم در قرن پنجم میلادی و آغاز دوره‌ای هزار ساله که امروزه آن را **قرون وسطی** می‌نامند، بررسی‌های ادبی شکلی تازه به خود گرفت. این دوره که تا عصر رنسانس در قرن پانزدهم ادامه داشت، به سبب ویژگی‌های خاص خود در مسیر مطالعات ادبی تأثیر گذاشت و به گونه‌ای دیگر از آرای یونانیان و رومیان متأخر پیروی کرد. در تمامی این دوران، آنچه بیش از هر چیز وجه مشترک تمامی دنیای غرب به شمار می‌آمد؛ تفوق کلیسا بود. فرهنگ و اندیشه تابعی از کلیسا محسوب می‌شد و مطالعات ادبی نیز در این دوره محدود به **فنون بلاغت** و تفسیر یا تأویل کتاب مقدس و متون دینی بود (صفوی، به نقل از زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۳۸-۳۳۱).

شاید بتوان تمام دوران طولانی قرون وسطی را به سه دوره تقسیم کرد که البته آنچه در سراسر این دوران بین هر سه دوره مشترک است عبارتست از غلبه آیین مسیح و زبان لاتین بر تمام شوون و احوال اقوام غربی. این سه دوره عبارتست از:

۱- عهد آباء کلیسا، ۲- عهد اسکولاستیک (عهد فلاسفه مدرسی)، ۳- عهد ظهور تمایلات دنیوی.

عهد آباء کلیسا

دوره نخست یا **عهد آباء کلیسا** را می‌توان در محدوده میان حکومت **ثئودوسیوس** امپراتور روم (۳۹۵ م) در اواخر قرن چهارم میلادی و دوره حکومت شارلمانی امپراتور فرانک (۸۱۴ م) در اوایل قرن نهم میلادی قرار داد. در این دوره در میان متفکران مسیحی افرادی چون **آگوستین** (متوفی ۴۳۰ م)، **جروم** (متوفی ۴۲۰ م) و **بوئتیوس** (متوفی ۵۲۵ م) به **فنون بلاغت یونانی** توجه نشان دادند. در میان اصحاب کلیسا، «**آگوستین قدیس**» بیش از دیگران به صراحت درباره فنون بلاغت سخن گفته است. وی به تقلید متقدمان یونانی فنون بلاغت را از دیدگاه هنر خطابه در نظر گرفت و در جلد چهارم از کتاب «**در باب تعالیم مسیحی**» خود به فنون بلاغت پرداخت. آنچه وی به دست می‌دهد، در اصل روشی است که خطبای مسیحی می‌بایست به هنگام سخنوری رعایت می‌کردند.

«**جروم قدیس**» نیز مانند «**آگوستین**» شدیداً تحت تأثیر افکار یونانیان بود. وی به فرمان پاپ دست به ترجمه انجیل زد. برگردان لاتین وی از انجیل که «**وولگانا**» نامیده

می‌شود، نشان‌دهنده توجّه دقیق او به فنون بلاغت یونانی است. این ترجمه در سراسر قرون وسطی مورد تقلید و استفاده فلاسفه مدرّسی قرار گرفت (صفوی، به نعل از زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۳۹-۳۴۱).

دوره نخست قرون وسطی یعنی عهد آباء کلیسا با «بوئسیوس» و کتاب «در باب تسلی فلسفه» او پایان می‌یابد. تأثیرپذیری او از مطالعات یونانی و رومی تا بدان اندازه بود که وی را «آخرین رومی» لقب داده بودند و حتی به مسیحی بودنش شک کردند. به این ترتیب شگفت نیست اگر او هم مانند «آگوستین» و «جروم» به تقلید از شیوه مطالعات ادبی یونانیان پرداخته باشد (زرین کوب: ۳۴۲-۳۴۱).

عهد اسکولاستیک

دوره دوم قرون وسطی با پیدایش فلسفه مدرّسی آغاز می‌گردد. اعتقاد قطعی آباء کلیسا و همچنین اطمینان حکمای مدرّسی به این نکته که هرچه در انجیل آمده عین حقیقت است و جای تردید در آن نیست، بدین امر منجر شد که حکمای مدرّسی به تفسیر عباراتی از کتاب مقدّس بپردازند که ظاهری نامعقول داشته است؛ اینان چنین عبارتهایی را که عقلاً غیرممکن می‌نمود متضمّن معنایی باطنی می‌شمردند و به تأویل متن بر مبنای مجاز و استعاره ... می‌پرداختند. از میان حکمای مدرّسی، «گرگوریوس قدیس» (متوفی ۶۰۴ م) بیش از دیگران در بررسی معانی ضمنی و تأویل متن کتاب مقدّس همت گماشت. این روحیه تأویل‌گرایی تا آن جا پیش رفت که دانتّه (متوفی ۱۳۲۱ م) نیز مدّعی شد که معنی لفظی واژه همواره اصل و منشأ سایر معانی تلقی می‌گردد و خود او برای منظومه عظیم «کمدی الهی» خویش سه گونه معنی، لفظی، استعاری و عرفانی قائل بود. حکمای مدرّسی (اصحاب اسکولاستیک) هدف اصلی کار خود را در تفسیر کتاب مقدّس و بررسی معانی آن می‌دانستند. آنان برای نیل به چنین هدفی، مطابق آنچه در دوران یونان و روم باستان برای تفسیر آثار هومر، ویرژیل یا هوراس معمول بود، استفاده می‌کردند. در این شیوه تفسیر که روش متداول «کویین تیلیان رومی» و «آگوستین قدیس» بود، از تمامی علوم زمان مانند دستور، فنون بلاغت، منطق، نجوم، حساب، هندسه، موسیقی، جغرافیا و تاریخ استفاده می‌شد. تمامی فنونی که می‌توانست در تفسیر و تعبیر عبارات کتاب مقدّس به کار رود، «فنون آزاد» نامیده می‌شد و در مدارس دینی در دو دوره به نام‌های «سه‌گانه» شامل دستور،

فنون بلاغت و منطق و «چهارگانه» شامل حساب، هندسه، نجوم و موسیقی تدریس می‌شد. فنون سه‌گانه مبنای اصلی آموزش‌های مَدْرَسیان به شمار می‌رفت، زیرا تبخّر در دستور، فنون بلاغت و منطق مستقیماً به فهم و امکان تفسیر کتاب مقدّس مربوط بود و فنون چهارگانه بیشتر در امور صوری کلیسا به کار می‌رفت. اهمّیت فنون سه‌گانه در میان حکمای مَدْرَسی به پیدایش مراکز تحقیقات دستوری و **بلاغتی** منجر شد، امّا در تمامی این دوران فنّ شعر به میان هنرها راه نیافت و کلیسا ارزشی برای این هنر قائل نشد(صفوی، به نقل از: زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۴۹-۳۴۷).

عهد ظهور تمایلات دنیوی

عهد ظهور تمایلات دنیوی که سومین دوره از قرون وسطی را تشکیل می‌دهد، با پیدایش مدارس و دانشگاه‌ها در اروپا آغاز می‌شود، اگرچه در تمامی این دانشگاه‌ها روح مَدْرَسی تسلّط بلامنازع داشت، امّا توسعه علوم و معارف به ویژه تقلید از دیدگاه‌های یونانیان دوران باستان در این مراکز سبب شد تا تمایلات دنیوی در قرون وسطی ظهور یابد. اروپا به تدریج آماده رنسانس می‌شد. ترجمه‌ها و شرح‌های عربی درباره آثار علمای یونانی فعالیت‌های غیر کلیسایی را در دانشگاه‌های آن ایّام به ویژه دانشگاه بولونیا در ایتالیا و آکسفورد در انگلستان توسعه بخشید. پایان جنگ‌های صلیبی و شکست مسیحیان در برابر مسلمانان این فعالیت را تشدید کرد و در نتیجه به انحطاط کلیسا و روح مدرسی منجر شد(صفوی، به نقل از: زرین کوب، ۱۳۶۹: ۳۵۱-۳۵۰).

دانته اوّلین شاعر ایتالیایی در واقع آخرین چهره بزرگ ادبی در قرون وسطی محسوب است. وی با قدرت و مهارت بی نظیری توانست این «ده قرن خاموش» را در «کمدی الهی» خویش به صدا درآورد. رساله او تحت عنوان «در باب سخنوری عامّه» که یک اثر بلاغی است؛ در تاریخ تحوّل نقد ادبی - بلاغی اروپا حیثیت ممتازی دارد(زرین کوب: ۳۵۳-۳۵۲).

رنسانس و پس از آن

مهم‌ترین ماجرای عهد رنسانس در زمینه مطالعات ادبی - بلاغی، در غرب به ویژه در ایتالیا کشف نسخه «فنّ شعر» ارسطو بود. نخستین ترجمه لاتینی این کتاب در سال ۱۴۹۸ م به همت **جورجو والا** بر اساس نسخه عربی ابن‌رشد منتشر شد ولی تأثیری در عهد رنسانس باقی نگذاشت. لیکن در سال ۱۵۳۶ و ۱۵۴۸ م که نخست **الساندرو وپاتسی** و

سپس **فرانچسکو روبرتو**، ترجمه لاتینی منقح‌تری با متن اصلی کتاب را منتشر کردند و مخصوصاً در سال ۱۵۴۹ م که **برناردوسینی** ترجمه ایتالیایی آن را نشر کرد، «فن شعر» در محیط ادبی ایتالیا با استقبال فراوانی رو به رو شد. طرفه آن است که این رویداد مقارن ایامی بود که فلسفه ارسطویی در اروپا کاملاً فراموش شده بود. پس از ترجمه و نشر «فن شعر» ارسطو تحقیقات جالبی در شرح و تفسیر دیدگاه‌های ارسطو در این کتاب صورت گرفت. در بین شرح‌های عمده‌ای که در دوران رنسانس بر کتاب ارسطو نوشته شد، شرح **ربرتو** (۱۵۴۸ م) و شرح **کاستلوترو** (۱۵۷۱ م) است که به حق از پیشروان زیباشناسی غرب محسوب می‌شوند. در هر صورت از شرح و تفسیری که شارحان غرب به ویژه ایتالیایی بر رساله «فن شعر» ارسطو نوشتند؛ یک رشته عقاید و آراء مختلف در مسائل مربوط به آن انجام شد که غالباً از تأثیر کتاب ارسطو برکنار نیست. از جمله: رساله «فن شعر» اثر **برناردینو دانیله‌لو** (۱۵۶۵ م) و رساله «فن شعر» اسکالیزه (۱۵۵۸-۱۴۸۴ م) و رسالات ادبی - بلاغی **بندتووارکی** (۱۵۶۵-۱۵۰۳ م) و **پائولوبینی** (۱۶۲۵-۱۵۵۲) (زرین کوب: ۳۶۴-۳۶۱).

جدا از این افراد روند کلی مطالعات ادبی در دو قرن شانزدهم و هفدهم به ارائه آمیزه‌ای از دیدگاه ارسطو و سیسرون محدود شد و به تدریج چنین شیوه‌ای از مطالعات ادبی به خارج از مرزهای ایتالیا راه یافت و در قرن هیجدهم الگویی برای تمام اروپا شد. در این قرن افکار و آثار «ویکو» و «موراتوری» در ایتالیا غلبه داشت. ویکو اهمیت و اعتبار نقد زیباشناختی را در مورد شعر و ادب توجیه و تبیین کرد. در قرن نوزدهم مخالفت با شیوه مطالعه فن بلاغت به طور اعم و فن خطابه به طور اخص آغاز شد؛ تا آنکه این دسته از مطالعات در آغاز قرن بیستم با عنوان «مطالعات ادبی نوین» مطرح شد. سردمداران این شیوه نوین را باید «اسپینگارن» و «کروچه» دانست. این دو سعی بر آن داشتند تا تمامی اصطلاحات فنون و صناعات ادبی را که تا آن زمان مطرح بود به یکباره کنار گذارند و شیوه تحلیل نور با اصطلاحاتی جدید به دست دهند. اسپینگارن در سخنرانی خود در سال ۱۹۱۰ م تحت عنوان «نقد نو»، توجه به صورت شعر را مورد تأکید قرار داد. در همان ایام **بندتو کروچه** در رساله‌های خود بر تمایز میان «صورت» و «محتوا» تأکید می‌ورزید و معتقد بود که ابزارهای تحلیل صورت و محتوا از یکدیگر متمایزند. «ریچاردز» نیز که یکی از رهبران نحله نقد نو بود؛ سرانجام دیدگاه تحلیل روان‌شناختی را کناری نهاد و به تحلیل صرف فنون بلاغت پرداخت.

در قرن بیستم توجه به آرای ارسطو از سر گرفته شد. شاید بتوان «نورتروپ فرای» را سردمدار این بازگشت به سنت‌ها دانست. او در کتاب «کالبدشناسی نقد» میان صناعات معنایی و لفظی تمایزی مجدد قائل شد. اصطلاحاتی که او به دست داد اگرچه در ظاهر با آنچه در فنون بلاغت یونان و روم باستان، قرون وسطی و عهد رنسانس مطرح بود، تفاوت‌هایی داشت ولی در اصل بی‌شبهت به همان طبقه‌بندی سنتی نبود (priminger, 1974:704)

از آغاز قرن حاضر، در کنار این گروه از ادیبان و متخصصان ادبیات که ادبیات را از طریق متون ادبی مورد بررسی قرار داده‌اند، گروهی دیگر سعی بر آن داشته‌اند تا ادبیات را به منزله حادثه‌ای در نظر گیرند که در زبان رخ می‌دهد. این گروه دوم برای بررسی چگونگی آفرینش‌های ادبی از ابزارهای زبان‌شناسی مدد گرفته‌اند و روش‌هایی را در بررسی و تحلیل ادبیات به دست داده‌اند که دیگر نمی‌تواند نادیده انگاشته شود. به نظر می‌رسد که فردینان دوسوسور نخستین زبان‌شناسی باشد که از این طریق مسائل مربوط به ادبیات را مورد توجه قرار داده است. نظرات این زبان‌شناس به وسیله افرادی چون موکارفسکی، هاورانک، اشکولفسکی و یاکوبسن، الگوی تحلیل‌های جدی قرار گرفت. سپس «لیچ» زبان‌شناس دیگر بحث قاعده‌افزایی و هنجارگریزی و انواع آن را مطرح کرد. طرح فرایند برجسته‌سازی توجه بسیاری از زبان‌شناسان را به خود جلب کرد؛ تا پایان دهه هفتم قرن حاضر مسأله چگونگی تشخیص زبان ادب از زبان هنجار، داغ‌ترین موضوع مورد بحث محافل زبان‌شناسی بود. گروهی دیگر در کنار این گروه‌ها به دنبال آن بودند تا از طریق تحلیل گفتمان به توصیف سبک ادبی بپردازند، پرات، فیش، برتون، بنفلید و فالر از مهم‌ترین چهره‌های این گروه هستند (صفوی: ۷۴-۷۵ و ۱۲۴-۱۱۹).

در این جا به این سؤال که تفاوت‌ها و مشترکات کلی علوم بلاغی اروپایی و اسلامی در چیست و آیا آرای پژوهشگران اروپایی در بلاغت اسلامی تأثیر داشته است یا نه نیز به اختصار پاسخ می‌دهیم:

با مقایسه اجمالی میان فنون بلاغت اسلامی و اروپایی شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که ویژگی‌های فنون بلاغت اروپایی در اصل با توجه به سه کتاب «فن خطابه ارسطو»، «تربیت سخنور کوین تیلیان» و «خطیب سیسرون» قابل تبیین است. در این سه کتاب کلاسیک می‌بینیم که خطابه، سخنوری و بلاغت شامل پنج مبحث عمده می‌شد:

۲- سخن‌پیوندی (disposition)

۳- سخن‌پردازی (elecutio)

۴- یادسپاری (memoria)

۵- رفتاری (action).

این نکته به این معنی است که فنون بلاغت برای خلق اثری ادبی از دیدگاه سنتی اروپائیان متضمن توجه به پنج مرحله یا مبحث فوق بود. شاعر، نویسنده یا خطیب می‌بایست در مرحله معنی‌آفرینی به خلق معانی و موضوعاتی می‌پرداخت که قصد عرضه آن را داشت؛ این معانی در مرحله سخن‌پیوندی نظم و ترتیب می‌یافت؛ در مرحله سخن‌پردازی، شیوه گزینش الفاظ و تعبیرات مورد دقت قرار می‌گرفت، در بخش یادسپاری، عناصری از مقال که می‌بایست به ذهن سپرده شود مورد توجه قرار می‌گرفت و در نهایت در مرحله رفتاری دقت می‌شد تا از بهترین شیوه تلفظ یا حرکات به هنگام ادای مطلب استفاده شود. بدین ترتیب، نقد ادب نیز در این پنج مرحله صورت می‌گرفت و عملکرد شاعر، نویسنده یا خطیب نیز نسبت به چگونگی برخورد با این مراحل محک زده می‌شد؛ هر یک از این مباحث پنجگانه اصطلاحات خاصی داشت. در طول زمان به مبحث سخن‌پردازی بیش از چهار مبحث دیگر توجه شد. در این مبحث بر اساس تمایزی که ارسطو میان لفظ و معنی قائل شد؛ صنایع لفظی از صنایع معنایی متمایز گشت. البته ناگفته نماند که تمایز دقیق میان این دو مجموعه صنایع به قرون وسطی و رنسانس باز می‌گردد. در عصر رنسانس مفاهیمی چون وزن، قافیه، هم حروفی و جناس در قالب صنایع لفظی مورد بررسی قرار گرفته‌اند و تشبیه، استعاره، تشخیص، مجاز، اغراق و جز آن در چهارچوب صنایع معنوی تبیین گردیده‌اند (Crystal, 1989:70).

با مقایسه فنون بلاغت در میان مسلمانان و شیوه بررسی‌های اروپایی می‌توان در همان گام نخست به تفاوت‌های بارزی دست یافت؛ نخست اینکه تقسیم‌بندی پنجگانه مذکور در مطالعات مسلمانان دیده نمی‌شود چرا که بلاغت در میان مسلمانان همچون سایر پژوهش‌های زبانی، بیش از هر چیز تحت تأثیر قرآن بوده است و مسلمانان از میان مباحث پنجگانه یونانی صرفاً به مبحث «سخن‌پردازی» توجه داشته‌اند.

دوم اینکه تقسیم‌بندی فنون بلاغت در میان مسلمانان و ارائه آن در سه مبحث معانی، بیان و بدیع کوچکترین شباهتی به تقسیم‌بندی اروپائیان ندارد.

سوم اینکه مسلمانان در بررسی‌های بلاغی خود موضوعات گوناگون را هر چند به طور پراکنده ولی با موشکافی بیشتری تبیین می‌داشتند و به همین دلیل، بسیاری از اصطلاحات و طبقه‌بندی‌های فنون بلاغت اسلامی در بررسی‌های اروپائیان دیده نمی‌شود، بنابراین، مقایسه میان فنون بلاغت سنتی اسلامی و اروپایی را می‌توان در پنج گروه طبقه‌بندی کرد:

۱- مباحثی که در میان بررسی‌های بلاغی مسلمانان دیده نمی‌شود از قبیل: معنی‌آفرینی، سخن‌پیوندی و اصول فنّ خطابه و

۲- مباحثی که در میان بررسی‌های بلاغی اروپائیان دیده نمی‌شود از قبیل: ترصیح، تجرید، توجیه، اکفاء و

۳- مباحثی که در میان اروپائیان با دقت بیشتری طرح شده است؛ از قبیل تمایز میان صنایع لفظی و معنایی.

۴- مباحثی که در میان مسلمانان با دقت بیشتری طرح شده است؛ از قبیل ایهام و کنایه و

۵- مباحثی که در میان مسلمانان و اروپائیان به یک اندازه مورد توجه قرار گرفته است (صفوی: ۹۵).

آقای شفیع کدکنی در این زمینه بر این باورند که «ادیبان قدیم، با همه توجهی که به اهمیت صور خیال در شعر داشته‌اند درباره سهم خیال در ساختمان شعر کمتر سخن گفته‌اند و علت این سکوت را بیشتر باید در طرز تفکر آن‌ها نسبت به شعر و مفهوم آن جستجو کرد و از آن جا که بیشتر به "ظاهر" و "شکل شعر" نظر داشته‌اند و "جوهر" شعر کمتر مورد توجه ایشان بوده است، از اهمیت خیال در ساختمان شعر کمتر سخن گفته‌اند ولی آن‌ها که دید منطقی و فلسفی نسبت به مفاهیم داشته‌اند، عنصر خیال را جوهر اصلی شعر شمرده‌اند و بسیاری از گویندگان مکاتب جدید ادبی، از قبیل سوررئالیست‌ها هنر را نتیجه خیال و تخیل دانسته‌اند... ناقدان اروپایی که وارث طرز تفکر ارسطویی هستند و بیشتر به جوهر شعر نظر دارند از دیرباز به اهمیت عنصر خیال در ساختمان شعر نظر داشته‌اند...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۸-۷).

در یک مقایسه اجمالی شاید بتوان گفت که بلاغت در بین ایرانیان، با وجود گستردگی و تعدد در انواع و اقسام آرایه‌ها و ترفندهای بیانی و بدیعی - اگرچه برخی از آن‌ها زاید و بی‌خاصیت و عاری از جوهر زیبایی است - به لحاظ نظم و ترتیب آشفته و درهم‌تر از

بلاغت اروپائیان است. یعنی علاوه بر عناصر زاید، تداخل این آرایه‌ها در مجموعه‌های خود، نارسایی در ارائه برخی تعاریف، آمیختن گفتار و نوشتار، طرح تفنّن‌ها در کنار صنایع ادبی، اختلاف در نام‌گذاری‌ها و ضعف در طبقه‌بندی‌های منطقی و مقبول صناعات، موجب نارسائی‌هایی در مطالعات ادبی سنتی مسلمانان و ایرانیان گردیده است. با این حال وجود این گونه کتاب‌ها عملکرد دوگانه‌ای در طول تاریخ ادبیات فارسی داشته است؛ از سویی، موجب ثبت و ضبط جزئیات نبوغ شعری ایرانیان شده و از سوی دیگر، متأسفانه، موجب رکود در خلاقیت و نوآوری شده است؛ تا آن جا که حجم عظیمی از آثار ادب فارسی مانند هم و کپی‌برداری از یافته‌های همدیگر است (اسپرهم، ۱۳۷۹: ۲۹۳).

در مجموع باید گفت مطالب کتاب‌های بلاغت اروپایی از طبقه‌بندی منظم‌تری برخوردار است ولی چون در نزد غربیان مسأله‌ای چون اعجاز قرآن مطرح نبوده است این علوم در بین آنان مانند مسلمین پیشرفت نکرده است. تا دوران معاصر که توجه به اینگونه مسائل مخصوصاً علم بیان رشد بسیاری کرده و مثلاً در سال‌های اخیر کتب و مقالات متعددی در باب استعاره (Metaphor) نگاشته شد. به نظر دکتر شمیسا بدیع نیز در نزد فرنگیان به صورت علم خاصی مطرح نمی‌شود بلکه معمولاً در اواخر کتاب‌های ادبی از قبیل عروض و دستور، برخی از اصطلاحات سبک‌شناسی رتوریک قدیم را که شامل اصطلاحات بدیعی هم هست به صورت فرهنگ (Glossary) ذکر می‌کنند و امروزه این کار را در فرهنگ‌های خاصی به نام کلی فرهنگ اصطلاحات ادبی (Literary Terms) انجام می‌دهند. صنایع بدیعی را تحت عناوین کلی چون صنایع معنوی (Figures of thought) - صنایع بیانی (Trops) یا (Figures of meaning) یا (Figures of thought) یا (Figures of speech) یا (rhetorical-Figures) بحث می‌کنند.^۱

نتیجه

بر اساس آنچه گذشت می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- وجود نقد پویا و بارور و منصفانه در جهت پیشرفت ادب و هنر همه ملت‌ها امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. بر این اساس، از دیرباز، تحقیق درباره شعر و ادب از جنبه‌های مختلف به ویژه زیبایی‌شناسی آن مهمترین اشتغال منتقدان در سرزمین‌های

مختلف بوده است و نقد فنی و بلاغی از لحاظ وسعت شمول بر انواع دیگر نقد برتری داشته است.

۲- پیشینه مطالعات ادبی^۰ بلاغی در مغرب زمین به زمان سقراط و شاگردش افلاطون در قرن پنجم قبل از میلاد می رسد این دو منتقد بزرگ، نسبت به شعر و شاعری دیدگاه مثبتی نداشتند و در «مدینه فاضله» افلاطون جایی برای شاعران و ادیبان در نظر گرفته نشده بود. ارسطو، برخلاف افلاطون ارزش اخلاقی شعر و ادبیات را از ارزش زیبایی آن جدا می کند و شعر را به منزله امری زیبا مورد تحقیق قرار می دهد. «فن شعر» او نشانگر تفکرات عمیق او در باب نقد است و اساس نقد فنی اروپا به شمار می آید سالها بعد از ارسطو، میراث فرهنگ یونان به اسکندریه روم منتقل شد. رومیان که تا قبل از این با شعر و ادبیات و هنر و مسائل ذوقی میانه خوبی نداشتند، آنچنان از فرهنگ یونان متأثر شدند که تکلم به زبان یونانی را برای خود افتخار می دانستند. از حدود قرن چهارم میلادی با مسیحی شدن کنستانتین کبیر، امپراطور روم، تسلط مسیحیت بر اروپا آغاز شد؛ دوره ای که به «قرون وسطی» مشهور است و تا قرن پانزدهم میلادی ادامه داشت. در این دوره که خود به سه دوره «عهد آباء کلیسا»، «عهد اسکولاستیک» و «عهد ظهور تمایلات دنیوی» قابل تقسیم است؛ آباء کلیسا تنها متون کتاب مقدس را شامل تمام حقایق عالم می دانستند و هر اثر دیگر خصوصاً آثار مربوط به یونان و روم باستان را کفر آمیز می دانستند بنابراین طی این ده قرن، شاهکار ارزشمندی در حوزه ادبیات و نقد ادبی^۰ بلاغی خلق نشد و مطالعات ادبی این دوره محدود به فنون بلاغت و تفسیر کتاب مقدس و متون دینی بود. در حدود قرن چهارم میلادی (دوران زوال قدرت کلیسا) دانته (۱۲۶۵-۱۳۲۱م) در فلورانس ایتالیا، «کمدی الهی» خود را سرود و در ضمن آن، نقدهای ارزشمندی در مورد اجتماع و شعر و ادب و هنر مطرح کرد. بعلاوه او که آخرین چهره ادبی قرون وسطی و پایه گذار رنسانس اروپا محسوب می شود رساله ای بلاغی با نام «**در باب سخنوری**» نوشت که پس از خود در تحول نقد ادبی^۰ بلاغی اروپا نقش چشمگیری را ایفا کرده است. بعد از دوره «**رنسانس**» بود که همگام با دیگر رشته های علمی، ادبیات و هنر و نقد نیز وارد مرحله نوینی شد. مهمترین ماجرای عهد رنسانس کشف شدن نسخه «**فن شعر**» ارسطو در ایتالیا و نوشتن شرح و تفسیرهای مختلف بر آن بود. در قرن شانزدهم و هفدهم روند مطالعات ادبی به ارائه آمیزه ای از دیدگاه های «**ارسطو**» و «**سیسرون**» محدود شد. در قرن نوزدهم نیز مخالف با شیوه

مطالعه فنّ بلاغت و خطابه آغاز شد تا اینکه در قرن بیستم به مطالعه نوین ادبی با پیشگامی «اسپینگارن» و «کروچه» و «نورتروپ فرای» پرداخته شد و در آغاز قرن حاضر نیز منتقدانی چون «فردنیان دوسوسور» و «موکارفسکی» و «اشکولفسکی»، «یاکوبسن» و ... با استفاده از ابزارهای زبان شناسی به بررسی و نقد و تحلیل ادبیات و زیبایی شناسی آن پرداختند.

۳- تعداد منتقدان ادبی^۵ بلاغی و آثار و تألیفات بلاغی و نقادانه آنها از یونان و روم باستان تا قرن حاضر فراوان است و در این مقاله به پیش از پنجاه شخصیت برجسته و اثر بلاغی آنها پرداخته شده است (۱)

۴- مقایسه اجمالی فنون بلاغی ایرانیان و غربیان ما را به این نتیجه می رساند که بلاغت ایرانیان با وجود گستردگی و تعدّد در انواع و اقسام آرایه ها و ترفند های بیانی^۶ بدیعی، به لحاظ نظم و ترتیب، آشفته و درهم تر از بلاغت اروپاییان است؛ ولی مطالب کتب بلاغی اروپایی از طبقه بندی منظم تری برخوردار است. شاید بتوان از مجموع بحث های این بخش از مقاله به این نتیجه دست یافت که بینش غربی در بلاغت می کوشد تا ادبیاتی که دنیای خیالی و آرمانی انسانها را می سازد به حقیقت نزدیک کند و اندیشه حاکم بر بلاغت فارسی در جستجوی هر چه تخیلی تر کردن ایده هاست. انعطاف پذیری اندیشه غربی در این زمینه تا حدودی قابل تحسین است زیرا قوانین حاکم بر بلاغتش چون زنجیری دست و پاگیر نیست و آنقدر انعطاف دارد که ابزارهای صورخیال را در مرزهای هم به گردش در آورد؛ اما دقت و تیزبینی بینش حاکم بر بلاغت فارسی نیز در خور تعمق است و زیبایی ها را عمیق تر می کاود و این کاوش همان خواست انسان از ادبیات است.

پی نوشت ها

(۱) برخی از این آثار بلاغی از دوره باستان تا معاصر بدین شرح است:

ا/ **یونان باستان:** رساله های «فدروس»، «جمهور»، «ایون» از افلاطون / رساله های «فن شعر»، «فن خطابه»، «گروولوس» از ارسطو/

ا/ **اسکندریه:** «در باب بلاغت» منسوب به دیمتریوس / **امپراطوری روم:** «رساله چگونه باید تاریخ نوشت» از دیونسیوس و «تألیف کلمات» از لوسیانوس، آثار بلاغی «استیلو» و «وارن» رساله «خطیب» و «بروتوس» از سیسرون، «فن شعر» از هوراس، «فن

بلاغت» از کنتیلین /

ا **قرون وسطی**: «در باب تعالیم مسیحی» از آگوستین قدیس، «وولگاتا» از جرّوم قدیس، «در باب تسلی فلسفه» از بوئسیوس /

ا **رسانس و بعد از آن**: «فن شعر» دانیه لو، رسالات بلاغی بندتووارکی و پائولوبنی، آثار بلاغی «ویکو» و «موراتوری» رسالات «اسپینگاری»، «کروچه»، «نورتروپ فرای» در زمینه مطالعات نوین ادبی، آثار «فردینان دوسوسور» و «یاکوبسن» و ... در مطالعات زبان شناسانه ادبیات /

(۲) جهت اطلاع از صنایع بیانی و بدیعی غربیان می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

- 1) Abrams .M.H. Aglossary of Literary Terms, New York, 1971.
- 2) Baldick, Chris, The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms, New York, 1990.
- 3) Preminger, Alex (Editor), Prince Ton Encyclopedia of Poetry and Poetics, Princeton, New Jersey, Princeton University Press, 1974.
- 4) Shipley, Josepht, Dictionary of world Literary Terms London, 1970.
- 5) Brooks, Cleanth and Robert Penn Warren, Modern Rhetoric, Usa, Drabble, Margaret, The Oxford Companion To English Literature, 5th edition, Oxford University Press, 1985.
- 6) Lodge, David, 20th Century Literary criticism, Longman, London, 1972.
- 7) Ogden, C.K. & T.A. Richards, The meaning of meaning Rowlledge, 10th edition, London, 1954.

منابع

- ۱- اسپرهم، داوود (۱۳۸۴) «جستاری در ادبیات فارسی و اروپایی» مجله زبان و ادب دانشگاه علامه، بهار، ش ۲۳، س ۸.
- ۲- حق شناس، علی محمد (۱۳۷۰) **مقالات ادبی و زبان شناختی**، تهران: انتشارات نیلوفر.
- ۳- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۷۳) **وزن شعر فارسی**، چاپ ششم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۴- ریچاردز، آی. ا. (۱۳۸۲) *فلسفه بلاغت*، ترجمه دکتر علی محمدی آسیابادی، تهران: قطره.

۵- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹) *نقد ادبی* ۲ جلد، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۶- زرین کوب، حمید (۱۳۶۷) *مجموعه مقالات*، تهران: انتشارات معین.

۷- ستاریان، مهدی (۱۳۸۲) «*مطالعات بلاغی و سیر تحول آن در غرب*»، آموزش معارف اسلامی، ش ۵ س ۴.

۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲) *صورخیال در شعر فارسی*، چاپ پنجم، تهران: آگاه.

۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۹) *موسیقی شعر*، چاپ ششم، تهران: آگاه.

۱۰- شمیسا، سیروس (۱۳۶۸) *نگاهی تازه به بدیع*، تهران: فردوس.

۱۱- صفوی، کوروش (۱۳۸۰) *از زبان شناسی به ادبیات ج اول (نظم)*، چاپ دوم، تهران: حوزه هنری تبلیغات اسلامی.

۱۲- علوی مقدم، محمد (۱۳۷۲) *در قلمرو و بلاغت*، مشهد: موسسه انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۳- فرای، نوتروپ (۱۳۷۷) *تحلیل نقد*، مترجم صالح حسینی، تهران: انتشارات نیلوفر.

۱۴- فرشید ورد، خسرو (۱۳۷۳) *درباره ادبیات و نقد ادبی* ۲ جلد، تهران: انتشارات امیر کبیر.

۱۵- کفافی، محمد عبدالسلام (۱۳۸۲) *ادبیات تطبیقی*، پژوهشی در باب نظریه ادبیات و شعر روایی، مترجم دکتر سیدحسین سیدی، مشهد: انتشارات آستان قدس.

۱۶- میرصادقی، جمال و میمنت (۱۳۷۷) *واژه نامه ی هنر داستان نویسی*، تهران: کتاب مهنناز.

۱۷- هرمان کرس، آنتون (۱۳۶۷)، «*گروگوس، نخستین کتاب ارسطو*» ترجمه اسماعیل سعادت، معارف دوره پنجم، شماره ۱ فروردین ° تیر.

18- Priminger, A. (ed.), *Princeton Encyclopedia of Poetry and Poetics*, N. J. Princeton Univ Press, 1974, P. 704

19- Cyrstal, D. *The Cambridge Encyclopedia of Language Camb* .Univ. Press, 1989, P:70